

فرهنگ، زبان و آموزش

قربان‌علی سبکتکین¹

زهرا خسروجرى²

تاریخ دریافت: 91/2/10 تاریخ پذیرش: 92/10/18

چکیده

زبان وسیله‌ی اساسی تبادل اندیشه‌ها و ابزار همگانی و جهانی است. زبان از جمله ابزارهای است که در مسیر تغییر و تحولات سیاسی و فرهنگی قرار می‌گیرد و در طول تاریخ بشریت رنگ و لعاب متفاوتی به خود می‌گیرد. ولی آنچه برای اقتدار هر دولت و ملتی مهم است اینکه با توجه به این تحولات بتواند، فرهنگ و زبان ملی و قومی خود را محفوظ دارد. آموزش از جمله عواملی است که می‌تواند ضمانت آن را تا حدودی حفظ کند. در این مطالعه با استفاده از روش کتابخانه‌ای به شکل مروری با استفاده از یافته‌های پژوهش داخلی و خارج از کشور در زمینه‌ی موضوع مورد بحث، تحقیق انجام شده است. واضح است، آموزش به تنهایی معنایی ندارد بلکه روند آموزش شامل آموزش فرهنگ نیز می‌شود. زیرا زبان، فرهنگ‌محور است. یعنی زبان یکی از جنبه‌های فرهنگ و رفتار اجتماعی است. هدف مقاله بر آن است تا با رویکرد آموزشی به ساختار فرهنگی، سیاسی زبان تأملی داشته باشد.

واژه‌های کلیدی: زبان، فرهنگ، سیاست، آموزش، ملت، قومیت، بافت، جامعه، یادگیری

1. عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی saboktakin_faz@yahoo.com
2. کارشناس ارشد روانشناسی تربیتی Khosrojerdizahra@yahoo.com

مقدمه

زبان پدیده‌ای است اجتماعی که زمان پیدایش آن به زمان شکل گرفتن اجتماعات انسانی بر می‌گردد. در واقع، زبان یکی از ضرورت‌های زندگی اجتماعی است و به کارگیری آن یکی از ویژگی‌های انسان اجتماعی به شمار می‌آید. این وسیله ارتباطی روزگاری از نشانه‌های حرکتی یا دیداری و زمانی از نشانه‌های آوایی یا شنیداری و در یک دوره میانی، از هر دو استفاده کرده است (مدرسی، 1368).

رابطه بین زبان و فرهنگ رابطه‌ای مرتبط و وابسته به هم است. زیرا زبان وسیله‌ای برای انتقال فرهنگ می‌باشد و در عین حال هیچ زبانی بدون فرهنگ موجودیت ندارد. توانایی یک فرد در یادگیری زبان به میزان زیادی به سطح فهم و تسلط او بر فرهنگ است. اگر فردی در یادگیری زبان اطلاعات غنی داشته باشد ولی عوامل فرهنگی را نادیده بگیرد، غفلت او موجب خطاهای زبان‌شناختی غیر استاندارد می‌شود. بدون جامعه زبان وجود ندارد (حیاتی، 1390).

از آن‌جا که زبان دارای جنبه‌های زیستی و روانی است، تحول آن را به شکل امروزی، باید در بافتی گسترده‌تر، یعنی با توجه به عوامل درونی - زیستی و روانی - و عوامل بیرونی - ارتباطی و محیطی - مطالعه کرد و از آن‌جا که انسان اجتماعی در مناسبات و روابط اجتماعی خود به هر حال نیازمند نوعی وسیله ارتباطی بوده است، می‌توان ادعا کرد که در فاصله زمانی بین روی آوردن انسان به زندگی اجتماعی و به انجام رسیدن تحولات زیستی لازم برای تولید و درک گفتار، انسان از نوعی زبان اشاره‌ای یا حرکتی برای پیام‌رسانی استفاده می‌کرده است. به این ترتیب به نظر گروهی از دانشمندان، اندیشمندی و سخن‌گویی انسان کنونی، حاصل یک سلسله تحولات اجتماعی و زیستی در یک روند تکاملی طولانی است (مدرسی، 1368).

در سال‌های اخیر انجمن‌های حرفه‌ای متنوعی برای ایجاد آموزش و یادگیری استانداردهای فرهنگی زبان به‌وجود آمده است. از آنچه که آموزش‌های فرهنگی فقط در زبان خلاصه نمی‌شود، همکاری متقابل و زمینه بین رشته روان‌شناسی، زبان‌شناسی،

انسان‌شناسی، آموزش، ارتباطات بین فرهنگی مؤثر است؛ به‌ویژه پدیده فرهنگی در ارتباط با یادگیری و آموزش زبان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

محققان براساس مرور مطالعات در زمینه فرهنگ‌سازی و آموزش زبان، مسیر آن را در

5 مورد مشخص کرده‌اند:

1. حمایت و یا چالش زبان مرسوم آموزشی، درجه عملی برای آموزش فرهنگ است.
2. راهنمایی و هدایتی بر تأثیرگذاری مدل‌های آموزشی فرهنگی زبان را فراهم می‌کند.
3. روش‌های برای مفهوم‌سازی فرهنگ در بافت آموزشی زبان، پیشنهاد می‌کند.
4. روش‌های برای سنجیدن یادگیری فرهنگی را پیشنهاد می‌کند.
5. شاخص روش‌های آموزشی برای انواع یادگیری‌ها که متأثر از فرهنگ هر جامعه است را مشخص می‌کند (میکائیل، 1999).

بنابراین هدف مقاله این است که با توجه به بافت هر جامعه درک فرهنگ، زبان و آموزش و یادگیری آن را آسان‌تر کند و یکپارچگی برای آموزش فرهنگ و زبان به‌وجود آورد و با بررسی پیوستگی و بافت آموزشی - فرهنگی و زبانی بتواند در راستای اقتدار و استحکام فرهنگ و زبان خود گام بردارد و تغییر و تحولات فرهنگ و زبانی را مدنظر قرار دهد و عوامل مؤثر بر زبان را شناسایی کند.

مفهوم مدل یادگیری فرهنگی

ادراک اولیه فرهنگ، مبتنی بر لایه سطحی رفتار بود که گرایش اصلی ارزش‌ها و تغییرپذیری رفتار در درون هدف ارتباطی فرهنگی آن نیز مد نظر قرار می‌گرفت. هم‌چنین بر نقش مشارکتی افراد در ایجاد فرهنگ، تعامل زبان و معنایی که در هر فرهنگ وجود دارد، نیز مورد توجه قرار می‌داد (مور¹، 1991). در مقابل، دیدگاه جدیدتر بر پویایی و تغییرپذیری فرهنگ اشاره دارد و فرهنگ به‌طور دائم در حال تغییر است و اعضای آن دامنه وسیعی از رفتارها و سطوح متفاوتی از توجه برای هدایت جهت‌گیری‌های ارزشی و

1. More

معنای که همیشه از طریق تعاملات و ارتباطات ساخته می‌شود را به‌وجود می‌آورند. انتقال و دگرگونی در چشم‌اندازی از تغییر مفهوم یادگیری فرهنگی، فرایندی اکتسابی است که در برگزیده فرهنگ خاص و دانش عمومی فرهنگ، مهارت‌ها و نگرش‌ها است که برای ارتباط مؤثر و تعاملات اشخاص با یکدیگر و با فرهنگ‌های متفاوت لازم و ضروری است. یادگیری فرهنگی فرایندی پویا، رشدی و ادامه‌دار است و به‌طور شناختی، عاطفی، رفتاری یادگیرنده را در بر می‌گیرد.

یادگیری فرهنگی هدف و نتیجه است. در چشم‌انداز جدیدتر هدف‌های یادگیری از یادسپاری حقایق فرهنگی - شامل قراردادهای جامعه‌شناسی زبان برای کاربرد زبان و یادگیری پیامد بالاتری است که در برگزیده اکتساب «قابلیت تعاملی» است - تا یادگیری این‌که چگونه فرهنگ آموخته می‌شود را شامل می‌شود.

یادگیری فرهنگ و زبان ارتباطی پویا بین موقعیت و اشخاصی است که بافت فرهنگی، تجربه پیشین و عوامل متعددی دیگری که وجود دارد را، در بر می‌گیرد (استرید، 1993). تعبیر و تفسیر فرهنگ در هسته آموزشی زبان، معنایی است که فرد به‌عنوان یادگیرنده فرهنگی آماده می‌کند تا برای کشف هر تعریفی به بافت فرهنگی آن متصل شود. زیرا زبان و الگوهای فرهنگی در طول زمان و موقعیت‌ها تغییر می‌کنند. و برای اثربخشی آموزش یادگیری باید به تنوع راهبردهای یادگیری از مشاهده بازتابی تا آزمایش‌گری فعال و یا این‌که چیزی که کولب^۲ به سبک «یادگیری تجربی» اشاره می‌کند، رشد دهد.

بنابراین مهم است که بدانیم چگونه آموزش فرهنگ و زبان در درون بافتی که آن را پوشش می‌دهد و یا این‌که چگونه به تعبیر هاگیز^۳ (1986) «یادگیری چگونه یاد گرفتن» را می‌آموزیم، را در درون بافت فرهنگی و آموزشی دریابیم.

حاصل یادگیری عمومی فرهنگی با یادگیری فرهنگ خاص عینی با یکدیگر جابه‌جا نمی‌شود. بلکه آن‌ها در چهارچوب یادگیری بزرگ‌تری ترکیب می‌شود که هدف یادگیری فرهنگی است، رخ می‌دهد (مکائیل، 1999).

1. Street
2. Kolb
3. Hughes

همبستگی زبان و جامعه

افرادی که در یک جامعه زبانی به نسبت با ثبات زندگی می‌کنند و به طور کلی رفتار اجتماعی منظمی دارند، به طور معمول پیام‌ها، افکار و احساسات خود را به وسیله زبان مشترکی به یکدیگر منتقل می‌نمایند. خصلت اجتماعی زبان، آن را با بسیاری از پدیده‌ها، روندها و عوامل اجتماعی - فرهنگی پیوند می‌دهد و این همبستگی یا پیوستگی به حدی است که برخی زبان را آینه‌ای دانسته‌اند که پدیده‌ها و دگرگونی‌های مختلف اجتماعی - فرهنگی جامعه را به نوعی در خود منعکس می‌کند. البته می‌توان به طور کلی میان زبان و جامعه رابطه‌ای دو جانبه قائل شد. زبان و جامعه پیوسته در تحول و دگرگونی هستند اما گستردگی و سرعت تغییرات و دگرگونی‌های زبانی و اجتماعی یکسان نیست. به طور کلی، تحولات اجتماعی با سرعت بیش‌تری اتفاق می‌افتند و تغییرات زبانی کندتر هستند اما در مجموع، در جهت تحولات و دگرگونی‌های زبانی و اجتماعی قرار دارند. از طرفی گفتار به نوبه خود سریع‌تر از نوشتار تحول می‌یابد و طبیعی است که تحولات اجتماعی - فرهنگی در گونه گفتاری زبان زودتر انعکاس پیدا کنند تا در گونه نوشتاری آن. زبان به عنوان یک نهاد اجتماعی از یک سو برای ایفای نقش ارتباطی خود به ثبات نیاز دارد و از سوی دیگر، به موازات دگرگونی‌هایی که در سطح یک جامعه پدید می‌آید، ناگزیر دچار تغییر می‌گردد و خود را با نیازهای زمان منطبق می‌سازد.

تحولات و پیشرفت‌های علمی و صنعتی در یک جامعه، از جمله پدیده‌های مهمی است که اثرات زبانی گسترده‌ای دارد. گسترش روزافزون دامنه علوم و صنایع مختلف و پیدایش محصولات و پدیده‌های مادی، اندیشه‌ها و نگرش‌های تازه در برخی از جامعه‌ها، به‌طور معمول در واژگان زبان آن‌ها دگرگونی‌هایی به وجود می‌آورد. در کنار برخوردها و روابط فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و علمی میان کشورهای مختلف، برخوردهای زبانی نیز امری طبیعی است که رایج‌ترین نوع آن به قرض‌گیری زبانی معروف است و در اغلب زبان‌های دنیا قابل مشاهده می‌باشد. تحولات اجتماعی دیگر مانند جنگ‌ها و برخوردهای نظامی، به دگرگونی‌های زبانی متفاوت می‌انجامند. این امکان وجود دارد که زبان ملت غالب به تدریج زبان ملت مغلوب را حذف کند و خود جانشین آن گردد؛ برعکس احتمال دارد که زبان مردم مغلوب در برابر زبان مهاجمان مقاومت کند، جلوی پیشرفت آن را بگیرد و با حذف

آن، خود هم چنان زبان سرزمین بومی باقی بماند؛ حالت دیگر آن است که دوزبان در مناطق مختلف یک سرزمین در کنار هم رواج پیدا کنند و هریک قلمرو جغرافیایی خاص خود را داشته باشد. مهاجرت به هر دلیلی که انجام گیرد، سبب می‌شود که مهاجران خود را با فرهنگ و زبان منطقه مورد مهاجرت تطبیق دهند. پیدایش یا گسترش گروه‌های دوزبانه، حذف زبان‌های بومی مهاجران در طول یکی دو نسل و گسترش زبان‌های رسمی و رایج در مراکز بزرگ شهری را می‌توان از جمله پی‌آمدهای زبانی روندهای مهاجرت و شهرگرایی دانست.

جامعه‌شناسی زبان

به نظر زبان‌شناسانی مانند لیاو^۱ بررسی زبان در بافت اجتماعی آن در واقع موضوع اصلی علم زبان‌شناسی است. به بیان دیگر، مطالعه و توصیف زبان که موضوع اصلی زبان‌شناسی است. باید در بافت اجتماعی آن انجام گیرد و به واسطه خصلت اجتماعی زبان نمی‌توان پرداخت. و بررسی زبان در بافت اجتماعی - فرهنگی آن موضوع یکی از شاخه‌های این علم یعنی «جامعه‌شناسی زبان» یا «زبان‌شناسی اجتماعی» است. به عبارت دیگر زبان‌شناسی محض پیش‌تر به بُعد ساختاری زبان می‌پردازد و ساخت زبان را توصیف می‌کند و جامعه‌شناسی زبان، پیش‌تر به بُعد نقشی زبان توجه دارد.

برخی از زبان‌شناسان میان دو اصطلاح «جامعه‌شناسی زبان» و «زبان‌شناسی اجتماعی» تمایز قائل شده‌اند. به عنوان مثال فیشمن^۲ معتقد است که جامعه‌شناسی زبان حوزه‌ای گسترده‌تر دارد و برخورد آن با زبان، پیش‌تر جامعه‌شناختی است، اما زبان‌شناسی اجتماعی در واقع همان زبان‌شناسی است که در مطالعه زبان، بافت اجتماعی - فرهنگی را نیز مورد توجه قرار می‌دهد (مدرسی، 1368).

قلمرو کشور و قلمرو زبان

در ذهن بسیاری از مردم این تصور وجود دارد که هر یک از کشورهای جهان زبانی مختص به خود دارند. بدین معنی که برای مثال، مردم در انگلستان، انگلیسی؛ در روسیه،

1. W. Labor
2. J. Fishman

روسی؛ در بلژیک، بلژیکی؛ در سوئیس، سوئسی و در کنگو، کنگویی صحبت می‌کنند. این تصویری نادرست است. قلمرو جغرافیایی یک کشور مسئله‌ای است سیاسی که مثل مسایل سیاسی دیگر دستخوش تغییر است؛ همواره این احتمال وجود دارد که موازنه سیاسی و نظامی موجود بر هم بخورد و مرزهای سیاسی یک کشور دگرگون گردد. ولی قلمرو کاربرد یک زبان مسئله‌ای است فرهنگی- تاریخی. مرزهای این قلمرو از یک طرف، برخلاف مرزهای سیاسی به‌طور کامل بریده و مشخص نیست و از طرف دیگر این مرزها به سهولت و سرعت و پایه‌پای دگرگونی‌هایی که در قلمرو جغرافیایی یک کشور ممکن است روی دهد متحول نمی‌شوند. برای مثال، با تجزیه شدن آلمان به آلمان غربی و شرقی یا با دو نیم شدن شهر برلن یا با به وجود آمدن کره شمالی و کره جنوبی یا پیدا شدن ویتنام شمالی و ویتنام جنوبی تغییرات قرینه‌ای در زبان مردمی که از نظر سیاسی در دو طرف مرز قرار می‌گیرند، رخ نداده است. بنابراین مرزهای زبانی یک کشور به‌طور حتم بر مرزهای سیاسی آن منطبق نمی‌شود. از این رو زبان‌هایی یافت می‌شود که قلمرو آن‌ها از مرزهای سیاسی دو یا چند کشور می‌گذرد. مانند زبان فرانسه یا کشورهای وجود دارد که بیش از یک زبان در حوزه سیاسی آن‌ها صحبت می‌شود، مانند هندوستان یا کشورهای یافت می‌شوند که زبانی خاص برای خود ندارند؛ مانند آمریکا یا سوئیس که زبان آمریکایی یا سوئسی ندارند. البته کشورهای یافت می‌شوند که می‌توان گفت زبان خاص خود را دارند. ولی حتی در این کشورها زندگی می‌کنند که زبان آن‌ها با زبان بیشتر مردم تفاوت دارد. بنابراین باید گفت که موضوع «یک کشور و یک زبان» اگر مصداقی داشته باشد، بیشتر حالت استثنا بر یک قاعده عمومی را دارد.

عدم تطابق حوزه کاربرد زبان‌ها با قلمرو سیاسی کشورها چه در قرون گذشته و چه در عصر حاضر، همواره منشأ مشکلات و گرفتاری‌های فراوانی بوده است. یکی از این مشکلات که به کرات رخ داده مربوط به وقتی است که قومی غالب، سرزمینی را که مردم آن به زبانی دیگر صحبت می‌کنند، ضمیمه خاک خود می‌کند و می‌کوشد زبان خود را جانشین زبان آن‌ها نماید. توجهی که برای این کار ارایه می‌شود این است که اگر مردم این سرزمین هم‌چنان به زبان بومی خود صحبت کنند الحاق خود را به کشور تازه موقتی می‌دانند و همواره درصدد ماجراجویی و تجزیه‌طلبی برمی‌آیند. در حالی که اگر به زبان

کشور تازه صحبت کنند و زبان قبلی خود را فراموش نمایند، رفته رفته وضع موجود را می‌پذیرند و در درون کشور تازه **مستحیل** می‌شوند. تاریخ به کرات غلط بودن این فرضیه را اثبات کرده است زیرا احساس وحدت زبان فقط یکی از آنها است. ولی متأسفانه یکی از خواص قدرت این است که بردباری در مقابل استدلال منطقی را کم می‌کند و وسوسه اعمال زور را افزایش می‌دهد. در این مورد نیز همین وضع رخ داده و سوابقی پر از خون‌ریزی و بیدادگری در تاریخ به جای گذاشته است.

یکی دیگر از مسائلی که در این زمینه مطرح می‌شود تعیین زبان رسمی یا زبان ملی برای یک کشور چند زبانه است. منظور از یک کشور چند زبانه، کشوری است که مردم آن به زبان‌های مادری مختلف صحبت می‌کنند و منظور از زبان رسمی یا ملی نیز زبانی است که وسیله ارتباط مردم با سازمان دولتی قرار می‌گیرد.

این مسئله در هر کشور چهره خاصی پیدا می‌کند و راه حل متفاوتی می‌طلبد و گاهی اوقات نیز بدون حل می‌ماند. در بعضی کشورها سنت تاریخی راه حل مناسبی ارائه کرده است. بدین صورت یکی از زبان‌هایی که از پشتوانه ادبی و فرهنگی غنی‌تری برخوردار است و سخن‌گویان بیش‌تری نیز دارد به عنوان زبان رسمی شناخته شده است و سخن‌گویان زبان‌های دیگر نیز این واقعیت را پذیرفته‌اند. برای نمونه ایران، فرانسه و انگلستان را می‌توان از این گروه دانست. در ایران زبان رسمی فارسی است. زبان‌ها و لهجه‌های دیگر رسمی نیستند، اما صحبت کردن به آنها به عنوان زبان مادری هیچ منع قانونی یا عرفی ندارد.

در بعضی دیگر از کشورها انتخاب یک زبان رسمی واحد به دلایل مختلف امکان‌پذیر نبوده است. ناچار این کشورها بیش از یک زبان رسمی اختیار کرده‌اند. برای مثال، در سوئیس زبان‌های آلمانی، فرانسه و ایتالیایی هر سه زبان رسمی هستند. در نروژ دو زبان، یا به عبارت دقیق‌تر، دو گونه متمایز از یک زبان رسمیت یافته‌اند. ولی در بعضی دیگر از کشورها تلاش برای تعیین یک زبان رسمی به نتیجه نرسیده است. این کشورها به‌طور معمول کشورهای تازه استقلال یافته هستند. پس از جنگ جهانی دوم که قدرت استعماری کشورهای استعمارگر رو به سستی گذاشت، در چهار گوشه جهان و به خصوص در آسیا و آفریقا کشورهای زیادی به وجود آمدند که اغلب به عنوان یک کشور مستقل

سابقه تاریخی نداشته‌اند. این کشورها به عنوان یک کشور مستقل سابقه تاریخی نداشته‌اند. این کشورها به عنوان رکنی از ملیت نورسته خود کوشیده‌اند تا برای کشور خود یک زبان ملی به وجود آورند. بعضی از آن‌ها مانند اندونزی در این راه موفق شده‌اند. ولی تلاش بعضی دیگر به نتیجه نرسیده است. زیرا از یک طرف زبان کشور استعمارگر سال‌ها زبان رسمی و تعلیماتی در این کشور بوده است و در نتیجه هیچ یک از زبان‌های بومی امکان رشد پیدا نکرده‌اند که اکنون بتوانند جانشین آن زبان اروپایی گردند و از طرف دیگر تعداد زبان‌هایی که در این کشورها صحبت می‌شود بسیار زیاد است و اختلاف‌های قومی و قبیله‌ای نیز مانع از آن می‌شود که از تعصب دست بردارند و یکی از زبان‌های محلی را به عنوان زبان رسمی انتخاب کنند و به تقویت و گسترش آن همت گمارند. نتیجه‌ای که از این رهگذر باقی می‌ماند این است که این کشورها با وجود اکراهی که در به کار بردن زبان اربابان استعمارگر سابق خود دارند، ناچارند همواره زبان آن‌ها را به عنوان زبان رسمی به کار برند (باطنی، 1381).

زبان‌های ساختگی

انسان همیشه در این آرزو بوده که ای کاش همه مردم جهان به زبان واحدی سخن می‌گفتند. بسیاری نیز بر این باورند که بیشتر جنگ‌ها و کشمکش‌هایی که بین جوامع انسانی بروز می‌کند ناشی از سوء تفاهم و بالاخره ناشی از اختلاف زبان است و چنانچه همه جهانیان به زبان واحدی سخن می‌گفتند از بسیاری از این کشمکش‌ها جلوگیری می‌شد. آنچه اهمیت دارد این است که این اعتقاد انگیزه نیرومندی شده تا عده‌ای درصدد یافتن یک زبان جهانی برآیند. هیچ کس تردید نمی‌کند که اگر همه مردم جهان زبان مادری واحدی داشته باشند، یا لاقلاً یک زبان جهانی واحد را به عنوان زبان دوم بپذیرند و یاد بگیرند، تحولی ارزنده در روابط انسان‌های روی کره زمین به وجود خواهد آمد. اما وقتی بحث به اینجا می‌رسد که کدام زبان به عنوان زبان جهانی انتخاب شود، دیگر اتفاق نظری باقی نمی‌ماند، زیرا به‌طور تقریبی هر جامعه زبانی می‌خواهد زبان او به عنوان جهانی برگزیده شود و به دلایل سیاسی و ملی حاضر نیست زبان یک ملت دیگر در عرصه جهان از چنین امتیازی برخوردار شود.

سبک زبان

زبان، بسته به شرایط متغیری که در آن به کار برده می‌شود و بسته به وظایف متنوعی که به عهده می‌گیرد، گونه‌هایی پیدا می‌کند. به این گونه‌ها که از تفاوت کاربرد ناشی می‌شود، «سبک» گفته می‌شود.

سبک زبان به سه عامل مهم بستگی دارد: موضوع، وسیله بیان و رابطه اجتماعی گوینده و شنونده. زبان فارسی بیش‌تر از زبان‌های دیگر اختلاف سطح گوینده و شنونده را آشکار می‌کند.

زبان در جامعه

تعریف زبان

جامعه به عنوان میدان وظایف اجتماعی و جایگاه افرادی که حاملان آن وظایف هستند، ما را به این مسئله راهبری می‌کند که جهت تحقق وظایف و روابط افراد با هم و پیوند نسل‌ها با یک دیگر نهاد ویژه‌ای در این مجموعه باید دست اندرکار باشد. زبان مجموعه‌ای از دلالت‌هاست که در جامعه به وجود می‌آید و عامل ارتباط افراد آن با یکدیگر می‌گردد و همان جامعه را با گذشته و آینده‌اش در رابطه قرار می‌دهد.

ریشه زبان

از همان ابتدا که انسان زندگی را آغاز کرد و جوامع ابتدایی تشکیل شدند زبان به عنوان امری «اجتماعی» و ابزاری برای برآوردن «نیازهای جامعه» و عاملی جهت «رابطه افراد اجتماع» و وسیله‌ای برای «بیان و ادراک امور مشترک اجتماعی» به وجود آمد. پیدایش زبان هم‌زمان با پیدایش انسان بوده است؛ یعنی در هر جامعه‌ای هرچند ناتوان و ضعیف، زبان وجود داشته است.

یادگیری زبان

زبان به عنوان عامل ارتباط دهنده اعضای جامعه با یکدیگر و نسل‌های گذشته و آینده باهم، از ابتدای خلقت بشر وجود داشته است. این امر که نوعی «دلالت» است وسیله کلمات که باردار مفاهیم و احساس‌های گوناگون هستند، تحقق می‌یابد. زبان که دارای

خصیصه خارجی و عینی است از طریق آمیزش اجتماعی و آموزش در خانواده و جماعت (انواع مختلف آن) نسل‌های جدید جامعه را متأثر می‌سازد. زبان از لحاظ آموزش و پرورش و انتقال مفاهیم علمی و فرهنگی، زبان و زبان‌آموزی در روان‌شناسی جدید مقام مهمی پیدا کرده است.

عوامل سیاسی و حکومتی

از قدیم‌ترین ایام تاکنون سیاست به عنوان یکی از عوامل اساسی در زبان و تحولات آن مؤثر بوده و این امر نظر به موقعیت‌های اجتماعی و اداری حکومت اشکال گوناگون پیدا کرده است:

- برخی از زبان‌ها جنبه دیپلماسی به دست آورده‌اند چون آرامی و یونانی در عهد باستان و فرانسه در دوران معاصر و انگلیسی در زمان حاضر.
- برخی از زبان‌ها سلطه سیاسی و فرهنگی (در رابطه با سیاست) پیدا می‌کردند و زبان‌های دیگر را اندک‌اندک به نابودی می‌کشاندند. همان کاری که استعمار در بسیاری از کشورهای جهان انجام داده است.
- برخی از زبان‌ها رونق سراسری «مبتنی بر قدرت» پیدا می‌کردند و گویش‌ها و لهجه‌های محلی را از بین می‌بردند.
- برخی از زبان‌ها در اثر دادوستد سیاسی از یکدیگر متأثر می‌گردیدند.

عوامل مذهبی و فرهنگی

مذهب از عوامل مؤثر در شکل‌گیری تکلم و زبان به حساب آمده است. به عنوان تکلم، در درون جامعه، نحو و زبان «مقدسان» و «مؤمنان» و مردم مذهبی تمایز و تشخیص خود را محفوظ داشته است و به عنوان زبان هر مذهبی برای خود آداب و رسوم و تشریفات دارد که واژه‌ها و اصطلاحاتی حامل مفاهیم آن هستند.

مذهب یا از «زبان ملی» جامعه برای واژه‌ها و اصطلاحات خود مدد می‌گیرد (همانند مذهب زرتشت و زبان باستان ایرانی) و یا واژه‌های جدیدی را در زبان اقوام دیگر وارد می‌کند (همانند دین اسلام و زبان فارسی) و یا این که همراه با قدرت سیاسی زبان‌های

اقوام و ملل مغلوب را به کلی دگرگون می‌سازد و همسان زبان خود فکر می‌کند (تغییر بسیاری از زبان‌های خاورمیانه‌ای به عربی)

علاوه بر تأثیرات و تاثرات که برخی از آن‌ها در ظاهر «درون جامعه‌ای» به نظر می‌رسند، عوامل دیگری در برخوردهای مستقیم زبانی به وجود می‌آیند که چشمگیرتر از نوع اول هستند.

در این موقعیت جدید، دادوستدهایی بین زبان‌های مختلف دیده می‌شود. بر مبنای نیازهای فرهنگی کلماتی وارد زبان دیگری می‌گردد. اثرات عوامل یادشده به قدری است که دربارهٔ هیچ زبانی نمی‌توان ادعا کرد که به طور کامل خالص مانده است (باطنی، 1381).

زبان ثابت نمی‌ماند

این سخنی عمیق و مستند است. زبان‌ها در طول زمان تغییر می‌کنند و این تغییر ممکن است آن قدر باشد که در مدت کم و بیش هزار سال سیمای آن‌ها را به کلی تغییر دهد. اگر هوراس¹ امروز زنده می‌شد و می‌خواست با یک نفر سخنگوی فرانسهٔ جدید گفتگو کند، آن دو به کلی از درک مقصود یکدیگر عاجز می‌ماندند. فرض کنید یک نفر سخنگوی فرانسهٔ باستان (برای مثال، متعلق به قرن دهم) نیز در این گفتگو شرکت کند. باز هم وضع تغییری نخواهد کرد. سخنگوی فرانسهٔ باستان نخواهد توانست نقش مترجم را بازی کند؛ برعکس هم در فهم مقصود جدّ زبانی خود «هوراس» به مشکل بر می‌خورد و هم در فهم مقصود فرزند زبانی خود (سخنگوی فرانسهٔ جدید). این‌ها در داشتن بسیاری لغات که از نظر تاریخی به هم مربوط هستند، اشتراک دارند، ولی این لغات آن قدر تغییر کرده‌اند که دیگر متقابلاً مفهوم نیستند، نظام‌های ساختمانی زبان‌های لاتین، فرانسهٔ باستان و فرانسهٔ جدید تا آن جا تغییر کرده است که سخنگویان این سه زبان هر کدام برای درک مقصود یکدیگر ناگزیر می‌بودند دو زبان دیگر را از نو بیاموزند. برخلاف همهٔ تلاش‌هایی که برای ثابت نگه داشتن زبان به کار می‌رود، باز زبان تغییر می‌کند. زیرا علاوه بر قرض‌گیری یا تغییر خارجی، نیروی دیگری در کار است که همواره زبان را متغیر نگاه می‌دارد. این نیرو

1. Horace

هم‌چنان به کار خود ادامه می‌دهد. هرچند که تأثیر عوامل خارجی بر روی زبان ناچیز باشند. وقتی که صدها یا هزاران سال گذشت زبان نسبت به مراحل قدیم‌تر خود سیمای به‌طور کامل متفاوتی پیدا می‌کند. این تغییرات آن‌چنان تدریجی صورت گرفته و آن‌چنان اجتناب‌ناپذیر بوده که برای هیچ کس امکان جلوگیری از آن وجود نداشته است.

آنچه ما اغلب به آن توجه نداریم این است که بعضی از صورت‌های زبانی که امروز در زبان به‌طور کامل تثبیت شده به نظر می‌رسد در زمان قدیمی‌تر خود تازه سازهای قیاسی بوده‌اند و قبل از این که یک‌باره جانشین صورت‌های قدیمی گردند، دوره‌های تازگی و نوسان خود را گذرانیده‌اند. تغییری که در این موارد رخ می‌دهد از نوع جانشین‌سازی قیاسی نیست، بلکه ناشی از تغییر و تحول واج‌های زبان است. وقتی که واج‌های زبان تغییر کردند، صورت‌های زبانی نیز که از واج‌ها ترکیب شده‌اند، تغییر می‌کنند، بدون اینکه احتیاجی به نوسازی قیاسی باشد. تغییرات واجی و تغییرات ناشی از آن که در صورت‌ها و ساختمان‌های زبان ظاهر می‌گردد، همان «تحول زبانی» است. این نوع تغییر است که اهالی زبان نسبت به آن بسیار کم آگاهند و در واقع آخرین نوع تغییری بود که محققان زبان به وجود آن پی برده‌اند. این بدان علت است که تغییر واجی و نتایج آن به‌طور کامل تدریجی اتفاق می‌افتد و این تدریجی بودن به حدی است که گوینده عادی زبان به وجود چنین تغییری پی نمی‌برد. با وجود این، تحول زبان اساسی‌ترین نوع تغییرات زبانی است و خود پایه تغییرات دیگر زبان نیز می‌باشد.

بدین ترتیب واج‌ها تغییر می‌کنند، می‌شکافند و درهم ادغام می‌شوند و این کار بدون وقفه انجام می‌پذیرد. در خلال صدها یا هزارها سال واج‌های زبان آن‌قدر تغییر می‌کنند که عناصر سازنده‌ای که اهالی یک زبان برای ساختن جمله‌های معنی‌دار خود از آن‌ها استفاده می‌کنند به کلی سیمای دیگری به خود می‌گیرند.

زبان دارای نظام است

تجزیه و تحلیل ما از زبان قبل از هر چیز باید صوری باشد و صوری بودن آن مستلزم این خواهد بود که تا حدی مجرد باشد. نخست باید به تجزیه و تحلیل زبان پرداخت و سپس به بررسی موقعیت‌هایی بپردازیم که زبان برای بیان آن‌ها به کار برده می‌شود. زبان به‌طور طبیعی در خلا وجود پیدا نمی‌کند و وجودش بستگی به دنیای منطقی و مجردات ندارد.

مردم حرف می‌زنند و زبان را در تمام فعالیت‌های خود از تماس‌های بسیار عادی روزمره گرفته تا روشنفکرانه‌ترین نوع استدلال به کار می‌برند. به عبارت دیگر، زبان قبل از هر چیز یک پدیده اجتماعی است و ما برای مطالعه تحولات تاریخی زبان باید توصیف زبان را در دو مرحله ثابت زمان، یا در چند مرحله باهم مقایسه کنیم. بنابراین وقتی که زبان‌شناس به مطالعه یک زبان به‌خصوص و یا مطالعه یک مشخصه زبان به طور کلی می‌پردازد، اولین کاری که می‌کند این است که خود را از چنگال تصورات قبلی که ممکن است نسبت به مقام اجتماعی یا «ارزش» آن زبان داشته باشد، آزاد کند، سپس باید بکوشد تا از ساختمان زبان، یعنی آنچه آن را به کار می‌اندازد، در چارچوب زمان و مکان معینی که مورد توجه او است، تصور روشنی به دست آورد و بکوشد دست‌کم برای استفاده خودش از آن زبان توصیف دقیقی به‌دست دهد و در صورت امکان آن را برای استفاده دیگران نیز منتشر کند. اختلافات مربوط به مکان (جغرافیای زبانی) و اختلافات مربوط به زمان که به دستور زبان تاریخی مربوط می‌شود، عوامل مؤثر بر گوناگونی گویش‌ها ست (هال، 1363).

آموزش فرهنگ و زبان در همبستگی بافنی

در طی 40 سال، تغییرات مهمی در آموزش زبان و فرهنگ با توجه به بافت آن ایجاد شده و پیشرفت آن مورد بررسی قرار گرفته است. پرسش‌های مهمی پیرامون یادگیری فرهنگ و زبان در «میدانی» از دنیای واقعی جایی که هدف فرهنگ و زبان است، به‌کار برده می‌شود. از سال‌های 1960 محققان بسیاری و پرورش‌کاران زبان معتقدند که درک و فهم زبان و فرهنگ برای مطالعه زبان تعیین کننده می‌باشد و حمایت‌های زیادی بر یادگیری مبتنی بر تجربه و همانندسازی فرهنگی به‌وجود آمده و آموزش بر نقش بافت و تجربه در فرایند یادگیری متمرکز شده است (ادوارد و ریهوریک، 1990).

از سال‌های 1980 به بعد توجه به بافت آموزشی و هم‌چنین بافت فرهنگی یادگیرنده را مدنظر خود قرار داده است (موس، تریکیت، ادوارد و ریهوریک، 1990).

زبان‌شناسان زیادی بر این باورند که آموزش زبان نه تنها آموزش دانش زبان‌شناسی است بلکه آموزش فرهنگ هم باید از این طریق انجام شود. بنابراین فرهنگی که با زبان

تداعی می‌شود، تنها این نیست که جشن‌ها، آوازاها و اشعار عامیانه یا عادت‌ها و لباس‌های یک ناحیه را که زبانی به آن تکلم می‌شود، در چند درس بگنجانیم و آنرا آموزش فرهنگ بنامیم. فرهنگ مفهوم گسترده تری دارد و با بسیاری از مفاهیم زبانی که در کلاس‌ها آموزش داده می‌شود، به هم وابسته است. گاهی یادگیری زبان به هدف یادگیری فرهنگ است و گاهی برعکس، کسانی تصمیم می‌گیرند فرهنگ را برای تسهیل زبان‌آموزی بیاموزند (حیاتی، 1390).

در دهه‌های اخیر رویکرد سنتی یادگیری با ظهور فناوری‌های جدید مانند چندرسانه‌ای، فرارسانه‌ها و ارتباطات از راه دور دست‌خوش تغییرات اساسی شده است. فناوری همواره فرایند تدریس و یادگیری را دچار تغییر و تحول ساخته است. در موقعیت‌های مدرسه، کار، اجتماع و سرگرمی‌ها، رسانه‌ی جدید و فناوری‌های ارتباطی در فعالیت‌ها و مشارکت‌های فرهنگی و آموزشی تفاوت‌هایی را به وجود آورده‌اند که بازنمایی از هویت فردی، گروهی و پویایی است. مک‌کی، تورالو (2003) آنرا «اینترنت به‌عنوان منابع سبک زندگی و یادگیری» توصیف می‌کنند و به‌تازگی فناوری جدید در کاربرد آموزش زبان و فرهنگ نقش به‌سزایی را ایفاء می‌کند (استیون بلک، 2009).

مفهوم بافتی

بیرام¹ (1988) عنوان می‌کند که زبان مستقل از بافت خود نیست. بنابراین زبان همیشه چیزی که متعلق به بافت فرهنگی آن است اشاره می‌کند. بافت فرهنگی معنایی است که در الگوهای زبانی به کار برده می‌شود، به‌ویژه زمانی که اشخاص و محیط در شرایط زمانی و مکانی خاص با یکدیگر قرار می‌گیرند. درک بافت، مرتبط با معنای درک شخص در معنای فرهنگی آن در زمان، شخص، مکان و چگونگی آن است و به نوبه خود این درک، رفتار مناسب زبانی برای چگونگی آن توصیف می‌کند. در عین حال لازم نیست دو شخص مثل هم ارتباط برقرار کنند و بافت آنرا درک کنند زیرا چگونگی آن در معنای ضمنی رفتار وجود دارد. البته در رویارویی میان فرهنگی مشکل ساز است و نیازمند درک بافت فرهنگی افراد است (مکائیل، 1999).

1. Byram

هم‌چنین مفهوم بافتی برای بررسی باورهای یادگیری زبان لازم است. زیرا باورها در مفاهیم افراد نهفته است. تفسیر و تجربه فعلی آن‌ها از موقعیت، سازه‌ها و مفاهیم مرکزی را مشخص می‌کند. وجه مشترک یادگیرنده و تفاوت‌های آنان برای درک تجربه یادگیرنده ضروری است (برن، 2005).

در نهایت بررسی مفهوم بافتی روش‌هایی که در هدف کاربرد زبان مؤثر است را شناسایی می‌کند. البته بسیاری از هدف‌های بیرونی زبان توسط جامعه مشخص می‌شود. مفهوم بافتی تجزیه و تحلیل مناسبی برای جامعه‌شناسان زبانی فراهم می‌کند. فرهنگ نیز در معنای بافتی زبان قرار گرفت است.

نتیجه‌گیری

تعدد رسوم و فرهنگ‌ها و مشکلات ارتباطاتی موجود در ساختارهای زبان وجود دارد، که نشان‌دهنده تأثیر تنوع فرهنگی و جغرافیایی هر منطقه و قوم را به بهترین شکل در زبان نشان می‌دهد. ملت‌های مختلف دارای شیوه‌های فکری و پیش زمینه‌های فرهنگی متفاوتی هستند در نتیجه شیوه‌های درک آن‌ها از مفاهیم انتزاعی نیز متفاوت می‌شود.

برای آموزش مفاهیم فرهنگی و زبانی نیازمند آن است که بدانیم چگونه ساختار فرهنگ و زبان ساخته می‌شود و در بافت هر موقعیت، افراد آن ملیت چه برداشتی از آن فعالیت دارند. بافت، فرهنگ است. درک معنای بافت، درک پویایی عمومی فرهنگ از تعاملات انسانی و ارتباطات بعلاوه فرهنگ خاص است. بنابراین به وجود آوردن بافتی برای یادگیری فرهنگی به معنای روش‌های کشف شده برای هدف‌های فرهنگی است.

با بررسی ریشه و سبک زبان و بافت فرهنگی آن، می‌توان راهکار و راهبردهای مناسب را ارائه داد و چیزی که قویاً به آن نیازمندیم تا عناصر متعدد بافتی را در درون برنامه کلی، یکپارچه سازیم تا بتواند تعاملات تغییرپذیر بافتی را برآورد کند.

پوشش فرهنگی هدف‌های متفاوتی را ایجاد می‌کند که می‌توان با استفاده از سرعت زبان و فرهنگ، آن را بهبود بخشید. البته در این راستا باید باورها، نگرش‌ها، انگیزش و تجارب افراد را مد نظر قرار داد. از آن‌جا که فرهنگ را به‌عنوان حقیقی درباره هدف‌های فرهنگی می‌دانیم، بنابراین لازم است هم بر دانش فرهنگ خاص و عمومی تأکید شود.

فهرست منابع

باطنی، محمدرضا و دیگران (1381)، *زبان و جامعه‌شناسی* (مجموعه مقالات)، ترجمه م. خوشنام و دیگران. تهران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
حیاتی، داریوش. هاشمی، سید احمد (1390). *بررسی ارتباطات بین فرهنگی در آموزش زبان: چالشها و راهکارها*. کنسرسیوم محتوای ملی..
مدرسی، یحیی (1368). *درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان*، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
هال، رابرت ا (1363)، *زبان و زبان‌شناسی*، ترجمه محمدرضا باطنی. تهران. موسسه انتشارات امیرکبیر.

Bern at , Eva. (2005). Belief about learning : current Knowledge, Pedagogical Implications , and New Research Directions. Department of linguistic. Volum 9 .

Paige, R, Michael. Jorstad, Helen. Siaya, Laura. Klein, Francine. Colby, Jeanette. (1999). Culture Learning in Language Educational: A Review of literature .

Thorne, Steven L. Black, Rebecca W. Sykes, Julie M. (2009). Second language use. Socialization and learning Internet Interest Communities and Online gaming. The Modern Language Journal. No 93 .